

## متن پیاده سازی شده جلسه بیست و دوم سال سوم درس خارج اصول فقه دور دوم - 20 آبان 1402

فایل پیاده سازی شده : [کلیک کنید](#)

صفحات 215 و 216: [کلیک کنید](#)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين

امر پنجم: مشتق

اخلاق

خذ من اموالهم صدقة تطهرهم

اقسام کار های نیک از جهت آثار با محوریت قرآن و روایات:

بعضی مطهرات چون آب رافع خبث یا رافع حدث هستند لکن برخی پدیده ها چون زکات رافع رذائل هستند. زکات کبریت احمری است که ذات زکات دهنده را عوض میکند. مطالعه زندگی بزرگان بهترین مشوق برای ما است...

پاسخ به دو سؤال:

1. برخی از عزیزان با استناد به سخنی که در گذشته بیان شد مبنی بر این که در اوصاف اشتقاقی مانند قائم و عادل، برخلاف فعل، زمان اخذ نشده است و با این حساب نمی توان مشتقات را به گذشته یا آینده نسبت داد، فرموده اند: «پس چرا بیان داشتید دلالت بر زمان در موضوع له مشتق اخذ شده است؟».

در پاسخ باید گفت که بی شک بیان چنین جمله ای پس از آن سخن گذشته، تناقض گویی و غیر قابل دفاع می باشد؛ لکن در مباحث گذشته چنین سخنی به میان نیاوردیم. گوینده هم چنان بر سخن خود درباره زمان نداشتن مشتق پای بند است؛ اما سؤال این است که آیا در اطلاق مشتق، تلبس در حال اسناد، اخذ شده است یا خیر؟ کسی که می گوید اطلاق مشتق بر منقضى عنه المبدأ، بلامانع است، در واقع این تلبس را شرط ندانسته و در مثال، به کارگیری مشتق را، به صورت حقیقی، در مورد شخصی که در گذشته مثلاً یک سال آموزگار بوده، صحیح می داند؛ اما دسته مقابل، می گویند مشتق برای اطلاق وضع شده است که مسند الیه آن، در حال اسناد، متلبس به مبدأ آن مشتق باشد. مثلاً «معلم» را نه برای بازنشسته، که برای کسی وضع کرده اند که هم اکنون معلم می باشد. در نهایت، اعتبار نمودن گذشته مشتق هایی که مبدأ آن ها منقضى شده، تنها با عباراتی چون «کان معلماً» میسور خواهد بود.

حال، پس از این توضیحات، باید گفت که برخی همچون آقاشیخ هادی تهرانی، در این فکر بوده اند که ارتباط میان این مسأله با وضع مشتق را قطع نمایند؛ به عبارت دیگر ایشان می خواستند محل نزاع را از معنای مشتق خارج نمایند؛ اما آنچه ما در پی بیان آن بودیم، مخالفت با این ادعا و صیانت از پیوند مسأله با معنای موضوع له مشتق بود. این که تلبس در زمان اسناد، در معنای مشتق اخذ شود، غیر از این است که معنای آن را حاوی یکی از زمان های سه گانه بدانیم. نتیجه آن که باید به وضع مشتق نظر افکند. اگر این وضع به گونه ای است که استعداد اطلاق بر اعم را دارا می باشد، اطلاق مورد بحث درست و در صورتی که تنها پذیرای اطلاق بر اخص می باشد، اطلاق مورد بحث نادرست می باشد. نتیجه آن که دو مطلب مورد سؤال، از یکدیگر تمیز داده می شوند.

2. در گذشته پرسشی راجع به اسم مکان مطرح نمودیم و بیان کردیم که آیا می توان مکانی را که سال های متممادی مسجد بوده و

سپس تبدیل به خیابان یا پارک گشته است، به اعتبار گذشته مسجد نامید؟ در همین رابطه، یکی از آقایان پرسیده است که آیا حاکم می تواند مسجد را از مسجد بودن خارج کند؟

شکی نیست که برای حاکم مقدور است که احکامی تکلیفی وضع نماید؛ مانند این که یک استاد مجتهد یا حاکم شرع، به شاگرد خود بگوید که من با توجه به وضعیتی که در تو می بینم، بر تو ازدواج را واجب می کنم. در این صورت، اگر ازدواج تا به حال بر این شاگرد مستحب بوده است، با این حکم حاکم واجب خواهد شد. مثال دیگر آن که امام صادق علیه السلام به عمار و همچنین به علی بن یقظین فرمودند: شما ازدواج موقت نکنید؛ چرا که منسوب به ما هستید و کم و بیش دارای پست‌هایی در حکومت می باشید؛ لذا این کار ممکن است در آینده برای ما زحمت‌هایی به بار آورد. در این مثال، امام علیه السلام به عنوان حاکم شرع و مجتهد عادل، یک حکم تکلیفی (حکم حکومتی) وضع می نماید. حال سؤال این است که آیا جعل حکم وضعی نیز در حیطة اختیارات حاکم اسلامی هست یا خیر؟ چنانچه مطلع باشید، این مطلب از مباحثی است که همین امروز در کشور محل گفتگو و تبادل نظر می باشد؛ این که حاکم حکم کند که از این پس معاملات که در دفتر رسمی ثبت املاک و اسناد ثبت نشوند، باطل خواهند بود.

لذا به تبع این بحث، راجع به مسجد بیان می کنیم که اگر به عنوان مثال، شهرداری یا شورای شهر یا ... بنا به دلایلی (مثلاً نیاز شهر به خیابان و قراردادن مسجدی فاقد نمازگزار، در مسیر ایجاد خیابان) از حاکم درخواست نماید که اجازه تخریب مسجد را بدهد و حاکم نیز بپذیرد، این عمل مطابق مبنا می باشد؛ اما این که حاکم بخواهد حکم به این نماید که فلان مسجد، از این به بعد مسجد نباشد، این همان حکم وضعی است و رأی به جواز آن مشکل می باشد. خلاصه آن که مبنای ما ولو این است که حاکم در مواردی می تواند به جعل احکام وضعی بپردازد، اما دایره آن به قدری وسیع نمی باشد که چنین حکم نمودن را نیز در بر گیرد. بنابراین جواب پرسش مطرح شده این است که «خیر، ما این گونه موارد را قبول نداریم؛ چرا این موارد بی نصیب از دلیل بوده و به علاوه ادله ای آنها را نفی می نمایند.»

دلالت یا عدم دلالت فعل بر زمان:

در ابتدا باید اذعان نمود که این مبحث فاقد هرگونه اثر فقهی می باشد. علاوه بر این، بحثی لغت‌شناسانه و ادبی به حساب می آید و لذا سرفصلی اصولی هم محسوب نمی شود؛ ولی به رغم این که ما در این دوره بنا داریم حتی الامکان از بحث‌هایی که اثر فقهی ندارند پرهیز نماییم، صلاح دیده شد که این بحث با رعایت اختصار مطرح گردد. دلیل آن هم این است که بالأخره انسان با چنین مسأله‌ای مواجه خواهد شد و باید بداند فعل دلالت بر زمان می کند یا خیر؟ لذا کفایه که بنایش طرح مباحث به صورت مختصر است، حدود دو صفحه را به این مبحث اختصاص داده است.

در آغاز سخن، یادآور می شویم که هر آنچه که تاکنون راجع به فعل به ما گفته‌اند، این است که فعل دلالت بر زمان دارد. مثلاً ابن مالک (که به باور اینجانب نخست فاتح قله ادب در علم نحو می باشد)، در بیتی از شعر زیبای خود گفته است: «المصدر اسم ما سوی الزمان من مدلولی الفعل کأمن من أمن». توضیح آن که ایشان می فرماید فعل دو مدلول دارد؛ یکی مصدر و دیگری زمان. به عنوان مثال، «ضرب» هم «زدن» را حامل است و هم زمان گذشته را که در نتیجه ترکیبی چنین بار می آورد: زدن در گذشته. کوتاه سخن، این که همگی با این ادبیات بزرگ شده‌ایم؛ تا جایی که حتی فارق بین اسم و فعل را هم این می پنداریم که به خلاف فعل، اسم دلالتی بر زمان ندارد. سؤال این است که آیا این ارتکاز دیرینه، به صواب در ذهن ما رحل اقامت گزیده؟ آنچه که چه بسا مقداری شگفتی آفرین باشد، این است که علاوه بر اصولی‌ها، حتی برخی نحاس نیز به این اندیشه هجوم برده‌اند.

الحمد لله رب العالمین